**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030202**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای خویی استدلالی برای اثبات قربیت زکات کردند که در صوم هم همین استدلال را آوردند و آن استدلال این هست که در روایات بنی الاسلام علی خمس زکات و صوم قرار گرفته، در بحث صوم تعبیر ایشان این هست که روشن است که مجرد یک تروک صرف نمی‌تواند اسلام بر آن پایه استوار باشد، اینجوری تعبیر می‌کنند. بعد تقریب می‌کنند که، به خصوص به قرینۀ نماز و ولایت که اینها قربی هستند این خودش روشنگر این هست که صوم هم باید قربی باشد، خب در بحث ما زکات هم همین بیان می‌آید. اینجا آقای هاشمی یک نکته‌ای دارند که یک نقطۀ مشترکی بین آقای هاشمی و حاج آقا در مناقشۀ این بیان هست، یک مقدار تفاوت‌هایی در ادامۀ بحث هست. حاج آقا یک اشکالی می‌کنند مجرد اینکه در سیاق امور تعبدی قرار بگیرد لازمه‌اش این نیست که همۀ اینها تعبدی باشد، ممکن است حالا عبارت حاج آقا را بخوانم، حاج آقا ایشان تعبیر دارند، مراد از روایات بناء الاسلام بر بیان اهداف اساسی اسلام است، اشکالی ندارد بعضی از این اهداف تعبدی باشد و برخی توصلی، مثلا اگر بگوید بُنِیَ الاسلام بر چند چیز و سپس فروع دین را ذکر کنند یکی از فروع دین جهاد است و جهاد یا غلبۀ بر کفار توصلی است چون ولو قصد قربت هم در این غلبه نباشد مطلوب شارع که ترقی و قوت اسلام است حاصل است، پس اگر عطف کنند و بگویند بُنِیَ الاسلام بر چند چیز که یکی هم جهاد یعنی خارج شدن از زیر سلطۀ کفار و غلبۀ کفار است این اشکال ندارد و دلیل نمی‌شود که جهاد نیز تعبدی است.

**شاگرد:** جهاد تو این ها نیست.

**استاد:** نه می‌گویند اگر جهاد را ذکر می‌کردند مشکلی نداشت. این نفس اینکه بُنِی الاسلام را ذکر بکنند این نشانگر این نیست که حتما باید همه‌شان به این شکل باشد. حالا اینکه گفتند جهاد ذکر نکردند اتفاقا جهاد را هم ذکر کردند، بُنِیَ الاسلام چند تا عبارت دارد، در بعضی از روایت‌هایش جهاد ندارد در بعضی از روایت‌هایش دارد. البته حاج آقا می‌گویند اگر جهاد ذکر می‌شد این نشانگر چیز نیست، این روایتی هست که در خصال صفحۀ ۴۴۷، رقم ۴۷ هست که حالا ما آن سندش را تصحیح می‌کنیم ولی در امالی طوسی این روایت وارد شده به سندی که آن دیگر همه تصحیح می‌کنند، سند امالی طوسی‌اش صفحۀ ۴۴، رقم ۵۰، مجلس ۲، رقم ۱۹. ابراهیم بن اسحاق در نقل خصال هست، ما ابراهیم بن اسحاق را تصحیح می‌کنیم ولی از طریق دیگر هست نقل امالی طوسی، در آن ابراهیم بن اسحاق نیست. عن زرارة قال قال ابو جعفر علیه السلام بُنِیَ الاسلام علی عشرة اسهم، علی شهادة ان لا اله الا الله و هی الملة و علی الصلاة و هی الفریضة و الصوم و هو الجنّة، و الزکاة و هی الطهر. در امالی شیخ طوسی و هی المطهرة و الحج و هی الشریعة و الجهاد و هو الغزو. در نقل خصال غزو است، در نقل امالی باید نقل امالی درست باشد، می‌گوید و هو العزّ، همین تعبیری که حاج آقا دارند که اشاره می‌کند که جهاد غلبۀ بر کفار و بیرون آمدن از زیر یوغ سلطۀ چیز هست عز، حاج آقا همین را می‌فرمایند من جهاد که عزت مسلمانی هست این چیز نیست این قصد قربت توش نخوابیده، بعد امر به معروف و نهی از منکر تا آخر روایت که وارد شده. این یک تعبیر. شبیه همین هم در کلام آقای هاشمی وارد شده، بعد می‌گوید و یلاحظ علیه بان مفاد هذه الروایة التشریک بین الامور الخمسة من حیث اهمیتها و رکنیتها فی احیاء الاسلام و اقامته فی حیاة الناس و المجتمعات لا فی کل الجهات و الحیثیات. البته یک نکته‌ای را من اینجا عرض کنم، کلمۀ اسلام دو معنا دارد، یکی به معنای دین اسلام است، یکی به معنای مسلمانی است. من فکر می‌کنم بُنِیَ الاسلام مراد مسلمانی است نه دین اسلام، یعنی اگر کسی می‌خواهد مسلمان باشد باید این کارها را انجام بدهد، نماز بخواند، روزه بگیرد، ولایت داشته باشد، چی داشته باشد، اینها به معنای دین اسلام نیست، آن معنایی که آقای هاشمی به خصوص، لحن حاج آقا هم فی الجمله مشعر به این معنا هست ولی کلام آقای هاشمی تقریبا روشن هست که ایشان اسلام به معنای دین اسلام مکتب اسلام، مذهب اسلام معنا کردند که وصف حالت انسان نیست حالت یک شخص. من فکر می‌کنم بُنِیَ الاسلام یعنی اگر کسی بخواهد مسلمان باشد باید این کارها را انجام بدهد، نماز بخواند، روزه بگیرد، حج به جا بیاورد، جهاد، این چیزهایی که در این روایت وارد شده.

**شاگرد:** شاید فقط همین جا، چرا اگر

**استاد:** چون مهمّات هستند، امور مهم‌اند دیگر، این اهمیت ویژه دارد. حالا عرض کنم در آن ۵ تا آن اهم اهم‌هایش است، در آن ۱۰ تا امر به معروف و نهی از منکر و بعضی چیزهای دیگر اضافه شده که جهاد و امثال اینها آنها هم اضافه شده که یک کمی به هر حال آن، شاید مثلا آنها بیشتر محل، حالا بالأخره آن مهم‌تر از چیزهای دیگر است، در فروع الدین هم همه‌شان در یک اندازه این اندازه نیستند. علی ای تقدیر حالا اینش خیلی مهم نیست. آقای هاشمی یک اضافه دارد، حاج آقا یک اضافۀ دیگر دارد، این مطلب مشترک این آقایان مطلب درستی است ما نکتۀ اضافی در موردش نداریم. اما آن مطلب اضافی که آقای هاشمی دارند که بیشتر در جلسۀ قبل ما در مورد آن مطلب اضافی صحبت می‌کردیم. و یلاحظ علیه، این نکته، بل، می‌گوید و لهذا یک شاهدی می‌آورند و لهذا کان من جملتها ولایة الائمة المعصومین علیهم السلام و التی لیست من سنخ اعمال الجوارح اصلا بل مربوط بالعقیدة و الایمان بعصمة الائمة علیهم السلام و ولایتهم من قبل الله سبحانه و هی غیر قصد القربة کما هو واضح، به این تعبیر.

حاج آقا تعبیری که دارند این شکلی است، اما ولایت، ثانیا ولایت را که ایشان به عنوان شاهد قرار داده‌اند از امور توصلی است، ولایت یعنی رهبر قرار دادن تا با دستورات و امر و نهی او چه توصلی و چه تعبدی امور اداره شود و این معنا مطلوب شارع است و چنانچه قصد قربت هم در آن نشود باز مطلوب شارع حاصل است چنانچه شخص کمونیست هم امیر و سرپرست قرار می‌دهد، پس ولایت توصلی است مثل انقاذ غریق که خودش یک مصلحتی است و چه قصد قربت باشد یا نباشد آن مصلحت حاصل است.

من یک توضیحی اینجا عرض بکنم، یکی اینکه در اینکه مراد از این ولایت در این روایت آیا عقیده است، ما در جلسۀ قبل صحبت می‌کردیم که آیا این ولایت اینجا به معنی اعتقاد و از سنخ اعتقادیات است یا از سنخ فروع است؟ به تناسب مطالبی را عرض کردیم. وِلایت یا وَلایت هر جور تلفظ کنیم معانی مختلفی در لغت برایش هست، ظاهرا معنایی که در این روایت هست معنایی هست که می‌گوید تولیته ای اتخذته ولیا، در لسان العرب هست بعد وِلایت و وَلایت هم به عنوان مصدرش، مصدرش چی چی است ادامه‌اش را ذکر کرده. این ولایت به معنای اتخاذه ولیا ظاهرا هست که در لغت هم آمده. معنای اتخاذه ولیا این است که من قرار بگذارم هر چه هست آن بزند گوش کنم، یک نوع، یک وصفی هست که از التزام عقد القلب برای قبول عمل شروع می‌شود و اینکه اعمال ما بر طبق آن گونه‌ای که آن امام علیه السلام فرموده، بر همان مسیر آن امام حرکت کردن. این غیر از اعتقاد است، اعتقاد این است که من معتقدم که حضرت امیر و دوازده امام چانشینان پیغمبر هستند، چه می‌خواهم بر طبق دستورات آنها انجام وظیفه بکنم، چه نمی‌خواهم انجام وظیفه بکنم، چه می‌خواهم دینم را از آنها بگیرم، چه نمی‌خواهم بگیرم، آن اعتقاد یک مرحلۀ دیگری است، این تولی که اینجا هست که، آن یک مرحلۀ بعدی است. من به تناسب دو تا روایت اینجا آوردم می‌خواهم بخوانم، حالا روایت‌هایی که در مورد ولایت هست خب زیاد است، و بحث‌های زیادی دارد، من به تناسب دو تا روایت آوردم بخوانم. یک مرحله اصلا ولایت را اوّل معنا می‌کنیم بعد تعبدی توصلی، آن قصد قربت را هم مرحلۀ بعد. من عرض کردم دو تا بیان اختصاصی وجود دارد، یک تکه‌ای هست که آقای هاشمی هست من ابتدا در مورد مطلب آقای هاشمی صحبت می‌کنم، آن مطلبی که حاج آقا بعد فرمودند بعد صحبت می‌کنم، الآن محورم صحبت کلام آقای هاشمی است. بعضی از دوستان اشاره به روایت عرض دین عبدالعظیم حسنی کردند، اتفاقا روایت جالبی است در اثبات مطلبی که ما می‌گوییم، روایت خیلی قشنگی است، روایت مفصل است، تکه‌هایش را نقل می‌کنم با حذف مفصل روایت. آدرسش هم در بحار، جلد ۳، صفحۀ ۲۶۹ است حالا یادم نیست از کجا نقل کرده.

**شاگرد:** توحید صدوق

**استاد:** توحید صدوق. جناب عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی علیه السلام می‌رسند و دینشان را عرضه می‌کنند و امام علیه السلام تأیید می‌کنند. عبدالعظیم حسنی می‌گویند که انی اقول ان الله تبارک و تعالی واحد، بعد شروع می‌کنند ویژگی‌های خدا را ذکر کردن و جسم نیست و خالق اعراض و اجسام، و یک ویژگی‌هایی هست که ذکر می‌کنند، این بحث توحید. و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین. بحث عدل را اصلا نیاورده. عدل یک بحث خیلی سختی است من فکر می‌کنم خیلی هم شاید به آن ریزه کاری‌هایی که عمدتا بحث عدل ریزه کاری‌هایش مهم است که چجوری جبر و اختیار و امر بین الامرین را جمع کنیم خیلی سخت است. معلوم نیست واجب باشد افراد آن معانی را بدانند و امثال اینها، خیلی خیلی دشوار است، عملا خیلی از تفسیرهایی که آقایان برای امر بین الامرین می‌کنند تفویض است، حالا بعضی‌ها تخیل می‌کنند مثلا مرحوم آخوند جبری شده، جواب خودشان را مرحوم آخوند دادند چیزی نیست جز تفویض، حالا نمی‌خواهم وارد بحث‌هایش بشوم خیلی بحث سختی است از آن بحث‌های نفس گیر است، شاید به خاطر همین، تقریبا من در عرض دین‌هایی که دیدم از افراد مختلف هیچکدامشان بحث عدل و اینها را مطرح نمی‌کنند، تنها بعضی‌ها به حد یک کلمه که و ان الله عدل لا یجور همین مقدار.

**شاگرد:** زیر مجموعۀ توحید نگرفتند؟

**استاد:** نه جزء مجموعۀ توحید است، قسمی از توحید است ولی به عنوان چیز مستقلی که وصل مستقلی که نیاز باشد آدم نسبت به این هم علم تفصیلی داشته باشد و ویژگی‌هایش، این دیگر جزء صفات حسنۀ خداست.

**شاگرد:** اصلا شامل ؟؟؟ این با همان توحید حساب می‌شود دیگر.

**استاد:** حالا دیگر اشکالی ندارد نمی‌خواهم بگویم اشکال دارد ولی می‌خواهم بگویم که این منشأ شده که بعضی‌ها مثلا تصور کردند می‌گفت حاج آقا شب جمعۀ گذشته بود داستان مفصلی را تعریف می‌کردند آقایی بالای منبر مرحوم آخوند را لعن می‌کردش و چیزهایش آمین می‌گفتند و در حال انجام اینها، داستانش را مفصل شب جمعه حاج آقا تعریف کردند که گفتند مرحوم جد ما گفته بود من یک کاریش می‌کنم بین زمین و آسمان بماند هیچ نتواند تکان نخورد، در جلسه خلاصه بهش تفهیم کرده بودند آن که اسمش را گذاشتی امرین تفویض است نه امر بین امرین است و آن هم مانده بود دیگر چجوری جواب بدهد، مناظره‌اش را مفصل حاج آقا نقل کردند در آن جلسه. دیدم بعضی یک آقایی از طلبه‌های چیزها با هیاهو با سروصدا آمده بود چرا نمی‌دانم مرحوم آخوند اینجور بود، بابا یک مقداری پایین بیایید بحث‌ها اینقدر راحت نیست، یکی از بزرگان می‌گفتش که من ۴، ۵ سال شبانه روز فکرم در حل این مشکله بود. می‌گفت اصلا خواب می‌دیدم خواب، آخرش برایم حل شد البته ظاهرا حل شد از مجموع چیزهای آن آقا متوجه شدم مرادش از حل شد اینکه گفت بالأخره همین است دیگر، خیلی لازم نیست عمیق بشویم. حل شد به این معناست. سخت است که چجوری می‌شود بعضی چیزها را با همدیگر حل کرد. من خودم تصورم این است که برهان اقتضا می‌کند همه چیز از خدا باشد، قاعدۀ الشیء ما لم یجد لم یوجد مو لا درزش نمی‌رود که این آقایان می‌خواهند انکار کنند. از آن طرف هم وجدان بر این است که ما اختیار داریم، جمع بین برهان و وجدان امر بین امرین است، حالا چجوری می‌شود اینها را جمع کرد ما سر در نمی‌آوریم ولی واقعش این است که این آدم می‌فهمد همۀ چیزها هم از یک طرف از جانب خداست هم از جانب بنده است، چطور می‌شود خدا می‌داند. این هم دو.

سه. این بحث توحید و نبوت. بعد از توحید و نبوت می‌آید بحث امامت، و اقول ان الامامة و الخلیفة و ولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ثم الحسن، همینجور اسم ائمه را یکی یکی می‌شمارد، ثم انت یا مولاک. امام هادی علیه السلام می‌گویند بعد من هم امام حسن عسکری بعد هم حضرت ولی عصر و اسم دو امام بعدی را هم امام هادی علیه السلام ذکر می‌کنند. آن هم می‌گوید اقررتُ، به این دو تا امام هم اقرار کردم. بعد از آن و اقول ان ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصیة الله. بعد می‌گوید و اقول ان المعراج حقٌّ، شروع می‌کند چیزهای مربوط به قیامت را، عرصات قیامت و چیزهای مواقیت قیامتش را بردن و و ان الساعة آتیة یبعث من فی القبور. اینها همه تا اینجا اعتقادات است که در واقع توحید، نبوت، امامت و معاد. بعد می‌رود وارد فروع دین می‌شود. و اقول ان الفراز الواجبة بعد الولایة الصلاة. یک مطلب دیگر کلمۀ فریضه گاهی اوقات به خصوص فروع دین می‌گویند، گاهی اوقات به اعم می‌گویند یعنی اصول دین هم داخلش هست. که در بعضی روایات که فرائض را می‌خواهد بشمارد شهادت ان لا اله الا الله جزء فرائض است، در بعضی روایات از صلاة شروع کرده، کأنّ مراد از فرائض فرائض عملی نه فرائض اعتقادی، اینجا فرائضی که هست مراد فرائض عملی است، چون بعد از آنها. روایت این است اقول ان الفرائض الواجبة بعد الولایة. من فکر می‌کنم این ولایت اشاره به آن اقول هست که آنجا در ذیل امامت، یعنی در ذیل امامت یک بحث امامت هست، می‌گویند اینها امام هستند، یک بحث دیگر اینکه من می‌گویم طاعت اینها طاعة الله هست، معصیت آنها معصیة الله هست، یعنی بیعت کأنّ می‌کنند و با اینها که هر چی آنها می‌گویند گوش کنند، طاعتشان را رعایت کنند، با ولی آنها ولی باشند با دشمن آنها دشمن باشند، این ولایت آن قطعۀ و اقول ان ولیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله است نه قطعۀ قبلی‌اش، آن قطعۀ قبلی‌اش جزو اصول دین است، آن قطعۀ بعدی‌اش. این است که ولایت یعنی اینکه من در مسیر ائمه خودم را قرار بدهم. یک عنوان عمل انسان هست نه عنوان اعتقاد انسان. حالا من عبارت دیگری را هم می‌خوانم شاید مطلب را روشن‌تر کند. یکی از روایت‌های ان بُنِیَ الاسلام صحیحۀ زراره عن ابی جعفر علیه السلام هست. این صحیحۀ زراره در کافی، این روایت عبدالعظیم آدرسش در بحار، جلد ۳، صفحۀ ۲۶۹.

این روایت صحیحۀ زراره را که دارم می‌خوانم، احادیث بنی الاسلام در کافی، جلد ۲، صفحۀ ۱۸، مجموعۀ زیادی در مورد بُنِی الاسلام هست که یکی از روایت‌هایش که می‌خوانم این است، کافی، جلد ۲، صفحۀ ۱۹، رقم ۵.

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ» یا وِلایة. آن اتخذه ولیا را هم وِلایة ضبط کرده هم وَلایة، هر دویش را ضبط کرده در لسان العرب.

«قَالَ زُرَارَةُ فَقُلْتُة وَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ»

می‌گوید راه رسیدن به صلاة و زکاة و حج و صوم این ولایت است، چون ولایت این است که من خودم را در اعمال خودم به گونه‌ای انجام می‌دهم که امام می‌فرماید، یعنی نماز من گونه‌ای می‌خواهم قرار بدهم که امام می‌گوید، زکات من، زکات امام است، حج من حج امام است. بنابراین من برای شناخت صلاة از طریق ولایت وارد می‌شوم، انا مدینة العلم و علی بابها، والی و آن کسی هست که دلیل بر صلاة است، یعنی من صلاة صحیح را می‌خواهم یاد بگیرم از طریق والی، زکات صحیح از طریق والی، حج صحیح، صوم صحیح. بعد عبارتی دارد در ذیلش، بعدا توضیح می‌دهد که صلاة چی است، به ترتیب، ترتیب فضیلت این اشیاء را ذکر می‌کند، بعد از ولایت صلاة است و بعد از صلاة زکات است و بعد از زکات حج است و آخری‌اش هم صوم است. یکی یکی توضیح می‌دهد اینها، بعد ذیل روایت این است:

«ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ»

ما یک معرفة الامام داریم، آن معرفة الامام آن اصول دین است. یک مرحلۀ بعد الطاعة للامام داریم. این ولایتی که هست همین الطاعة للامام هست.

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً- أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ»

کلمۀ لیل اسم جنس جمعی است، لیل با لیلة فرق دارد. لیلة یعنی یک شب، لیل یعنی تمام شب‌ها، مثل مثلا نمل و نملة. قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم. نملة یکی از آنهاست، نمل به آن گروه و امثال اینها، اسم جنس جمعی است، اسم جنس جمعی معمولا در مورد جمع و گروه به کار برده می‌شود، همین کلمۀ لیل یک نکته‌ای را اینجا من عرض بکنم در این آیۀ «قُمِ اللَّيْلَ إِلاّ قَليلاً (2) نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَليلاً (3)» قم اللیل یعنی شب‌ها را. یعنی شب‌ها را چیز کن مگر بعضی از شب‌ها. این قلیل را بعضی‌ها خیال کردند قسمتی از شب مراد است، آن وقت گیر کردند نصفه او انقص منه، قسمت قلیل آن وقت نصفه را چی کار می‌کنیم. نه این قلیلا استثناء از لیل است، لیل به معنای شب‌هاست. می‌گوید شب‌ها را واجب است بر شما نماز شب الا قلیلا، یعنی آن ایامی که مریض می‌شد پیغمبر ممکن بود به خاطر بیماری توان نماز شب نداشته باشد آن اندکی از شب‌ها را چون توان ندارد واجب نباشد برایشان نماز شب. بعد آن شب‌هایی که امکان‌پذیر هست مقدار هر شب نصفه او انقص منه قلیلا، بین لیل و لیلۀ توجه داشته باشید فرق است. این هم می‌گوید:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ»

یعنی همۀ شب‌هایش را به عبادت بپردازد، به شب زنده‌داری مشغول باشد.

«وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ»

آن لیل و نهار در واقع آن هم همین جمیع توش هست، مفهوم جمیع که هست آنکه سؤال نشود که چرا آنجا جمیع دارد اینجا جمیع دارد ولی آنجا جمیع ندارد، لیل به معنای شب‌هاست. نهار هم همان است به قرینۀ مقابلۀ با لیل به معنای روزهاست، یعنی شب‌ها را عبادت کند، روزها را روزه بگیرد، روزها یعنی همۀ روزها دیگر، وقتی قید نکردید.

«وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ»

یک مرحلۀ معرفت داریم، معرفت ولایت ولی الله، این یک مرحله است، مرحلۀ دوم فوالیه، انسان که ولی الله را می‌شناسد بعد از آن هم باید خودش را موالات او را داشته باشد. موالات یعنی آدم خودش را به دست او بسپارد و در مسیر او حرکت کند که ادامه‌اش هم.

«وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ» تفسیر یوالیه هست.

«وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ»

باید اینجوری باشد که آدم هر کاری می‌کند از آن مسیری که ولی آن مسیر را تعیین می‌کند باشد.

«مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»

کلمۀ ایمان را هم توضیح می‌دهم، ایمان مراحلی دارد، ایمان یک ایمان‌های مرتبۀ پایین هست، حداقل ایمان این است که انسان ولایت را اعتقاد داشته باشد که این حداقل ایمان است. بالاتر این است که در مقام عمل هم عمل بر طبق وظیفه بکند، این است که ایمان مراتب دارد، ایمان حداقل ایمان اعتقاد است ولی آن مراحل بالاتر که قول و عمل، آن هم داخل در ایمان هست ولی مراتب بالاتر و کافی بحث مفصلی دارد درجات الایمان که بر خلاف دیدگاه‌های مرجئه و امثال اینها که ایمان را صفر و صدی گرفتند، نه ایمان مراتب دارد، آن حداقلش اعتقاد است مراتب بالاتر هر چی بیشتر عمل کند، آن هم عملی هم که در مسیر آن معرفت باشد، عمل شرطش این است که در مسیر معرفت باشد. خارج از آن مسیر بودن اصلا به درد نمی‌خورد.

**شاگرد:** اینجا اطاعت از ولی نتیجۀ بحث، مصادیقش همین صلاة و صوم و همین اعمال می‌شود؟

**استاد:** بله یک عنوانی هست برای اعمال، خود این یعنی مسیر، یک چیزی هست که از قبل از عمل شروع می‌شود، سایه‌اش روی اعمال می‌افتد و کل اعمال باید این را پوشش بدهد، لأنه مفتاحهن یعنی این. یعنی اگر می‌خواهی نماز انجام بدهی راه ورودش این است، راه ورودش هست ولی اینجور نیست که وقتی وارد شدی آن برود کنار، جمیع اعمال هم به دلالت الیه هست از والی هو الدلیل علیهن، اینجوری است.

**شاگرد:** همینجور بگوید که بعد بحث تعبدی و توصلی در ولایت به این معنا.

**استاد:** حالا صبر کنید آن را بعد صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** ببخشید معنای معرفت را چی می‌فرمایید؟

**استاد:** معرفت یعنی شناخت.

**شاگرد:** تصدیق آن وقت؟

**استاد:** نه تصدیق هم هست، عیب ندارد، تصدیق به اینکه آن امام است، ولی تصدیق به اینکه من می‌خواهم عمل به به دستوراتش بکنم یک مرحلۀ بعد است، یک مرحله این است که من آن را امام می‌دانم به امامتش اقرار می‌کنم، اقررتُ، آن یک مرحله است. مرحلۀ بعد این است که من دارم با امام بیعت می‌کنم. بیعت یعنی اینکه در مقام عمل حرفش را هم گوش می‌کنم، تولی بیعت با امام است، ولایت یک چیز هست بیعت مرحلۀ بعد از اعتقاد و اقرار است.

**شاگرد:** در مرحلۀ قبل فرمودید معرفت جزء اصول دین است

**استاد:** اصول دین است بله.

**شاگرد:** می‌گوییم اگر معرفت یعنی همان تصدیق، یعنی من پذیرفتم او را باز عمل خودم شد که.

**استاد:** نه، به یک معنا عمل است، یعنی تمام اعتقادات یک نوع عملی هست، ولی یک توضیحی به ذهنم آن مطلب بدهم، ببینید اعتقادات ممکن است اختیاری نباشند، من ناخودآگاه اعتقاد به خدا دارم، کافی است، لازم نیست اختیاری باشد. ناخودآگاه اعتقاد به پیغمبر دارم، ناخودآگاه بدون اینکه اختیاری از من سر زده باشد، اعتقادات درش البته اگر کسی این برایش حاصل نباشد بعد برود تحصیلش بکند، ولی آن مقداری که برایش حاصل می‌شود لازم نیست اختیاری باشد، همین مقدار که من اعتقاد داشته باشم این مطلب را حاج آقا در رساله‌شان هم هست که ایشان می‌فرماید اینکه در کلمات متکلمین هست که انسان نسبت به اعتقادات باید عن دلیلٍ باشد، ایشان می‌گوید نه هیچ دلیل نداریم که عن دلیلٍ نباشد، باید اعتقادات حاصل باشد، هر جور می‌خواهد حاصل بشود بشود، اینکه حتما باید عن دلیل حاصل بشود، بله اگر در جایی حاصل نیست خب باید دنبال دلیل بگردیم تا حاصل بشود آن که واجب هست آن چیزی که مطلوب خداوند هست این اعتقاد است، این اعتقادات حالا خداوند در دلش انداخته بدون اینکه چطور شد افتاده همین مقدار کافی است. ولی آن بیعت اختیاری است، فعل اختیاری است، اینجور نیست چون می‌خواهد عمل کند بر خلاف طبع انسان است، طبع انسان می‌خواهد فرار کند نمی‌خواهد خودش را گیر بیندازد. ولی این می‌خواهد بگوید من خودم را در مقام عمل در مسیری قرار می‌دهم که شما می‌گویید، به هویٰ نفس خودم اعتنا نمی‌کنم، به هوس‌های دنیوی توجه نمی‌کنم، این بیعت یعنی این مفهوم، یک مفهومی است که تمام اعمال انسان را پوشش می‌دهد، به یک معنا زیر مجموعه‌اش است، تعبیر روایت تعبیر خیلی قشنگی است، لانها مفتاحهن، مفتاحهن یعنی همین کلی که اگر می‌خواهد نمازت نماز باشد، باید از این مسیر بروی، اگر می‌خواهی روزه‌ات روزه باشد مسیرش این هست، و الوالی هو الدلیل علیهن. بدون ولایت نماز نماز نیست. بنابراین اینکه آقای هاشمی می‌فرمایند که چون از سنخ اعتقادات است به قصد قربت ربطی ندارد و اینها، این به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست. من تصور می‌کنم این مطلبی هم که حاج آقا می‌فرمایند که این ولایت توصلی است، نه ولایت تعبدی است، ولی با یک توضیح. ببینید بعضی چیزها هستند که اصلا، اوّلا تعبیری حاج آقا دارند می‌گویند کمونیست هم نمی‌دانم کسی را ولی قرار می‌دهد، این ولایتی که اینجا هست آن ولایت نیست، یعنی اینکه حاکم تعیین کردن. حاکم الهی تعیین کردن، یعنی من خودم را در جمیع حرکات و سکنات باید در مسیر حاکم الهی قرار بدهم، بگویم امام حاکم الهی بر من هست، مقدرات من را امام تعیین می‌کند، هر چی او می‌گوید من گوش می‌کنم. خب این را که نمی‌شود اصلا غیر، حالا ین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است، بعضی چیزها هست دو قسم دارند، می‌تواند قربی باشد می‌تواند قربی نباشد مثل نماز، نماز می‌تواند قربی باشد می‌تواند قربی نباشد. روزه، می‌تواند قربی باشد، می‌تواند قربی نباشد. ولی اطیعوا الله، امر اطیعوا الله دو قسم داریم، اطیعوا الله، اطاعة الله اصلا قربی بودن در مفهومش خوابیده، دو قسم دیگر ندارد که یا عبادی یا غیر عبادی. اطاعة الله یعنی اینکه گوش به حرف خدا دادن، ولایت هم یعنی همین، یعنی گوش به حرف خدا از مسیرش دادن است، و من این را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم ممکن است ما اینجوری به فرمایش آقای خویی پاسخ بدهیم، بگوییم که فرق است بین مثلا صوم و ولایت. ولایت اصلا دو قسم ندارد، ولایت با قربیت همراه است، شاید معنای ولایت قربیت یعنی کاری که اضافۀ به خدا دارد، من وقتی معتقد بشوم که امام خلیفة الله است و مفترض الطاعة من الله است و من اعمالم را بخواهم بر طبق او انجام بدهم دو قسم ندارد که، از اوّل مفترض الطاعة بودن، مفترض الطاعة بودن یعنی چی؟ یعنی اینکه خدا طاعت او را بر من واجب کرده، یعنی از اوّل اضافۀ به خدا مقوم اصل مفهومش است، به خلاف نماز، روزه، حج، اینها هیچکدامشان اضافۀ به خدا مقوم اصل مفهومشان نیست. اینها که می‌توانند قربی باشند، می‌توانند قربی نباشند. و اینها آن بحث خارجی‌اش نیست. ببنید نماز شما خارجا پیکرۀ نماز را که می‌خوانید این ممکن است ریائاً بخوانید، نماز را آورده ولی ریائی است. روزه ممکن است روزه بگیرید در جمعی هستید همۀ افراد متوجه می‌شوند که شما غذا می‌خورید یا نمی‌خورید، برای اینکه همۀ مردم بدانند که شما خیلی آدم خوبی هستید هیچی نمی‌خورید، خب این ریاست دیگر. ولی بحث تولی یک بیعت قلبی است، این بیعت قلبی ریا بردار نیست، پیکره و غیر پیکره ندارد، از اوّل این را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم عرض بکنم که ممکن است شخصی بگوید بُنِیَ الاسلام یک بیان این هست که آنها چون قربی هستند پس این هم باید قربی باشد خب آن بیان اوّل بود که مناقشه‌اش در کلام حاج آقا و آقای هاشمی آمده. بیان دیگر این هست که ما می‌خواهیم در مورد قربی بودن ولایت، قربی بودن زکات را هم مثلا نتیجه بگیریم. پاسخ مطلب این است که ولایت دو قسم ندارد، همان جامعش توش اضافا الی الله خوابیده، ولی زکات که نخوابیده، ممکن است شخصی بگوید آن چیزی که مطلوب شارع هست مطلق الزکاة است. یک نکته‌ای اینجا من اجازه بدهید توضیحی بدهم، ببینید اوامری که خداوند می‌کند امر چه تعبدی باشد چه توصلی باشد امر به خاطر این هست که مکلف به وسیلۀ این امر تحریک بشود. یک نکته‌ای توجه بفرمایید، ما یک غرض اوّلیه داریم یک غرض امر داریم. مثلا شارع مقدس می‌خواهد فقر از جامعه ریشه‌کن بشود. این ریشه‌کن شدن فقر دستور زکات می‌دهد. اصل ریشه کن شدن فقر در جامعه غرض اولیه است، خب این ریشه کن شدن ممکن است به خاطر این هست که شخص زکات بپردازد ممکن است نه به خاطر آن نباشد، از طرف فقیر خوشش آمده پول بهش می‌دهد برای اینکه به هر حال. یا به خاطر اینکه تصور می‌کند که اگر این فقیر پول بهش ندهد ممکن است مزاحم موی دماغش بشود، پول بدهد برای اینکه قیام نکند بر علیه آن. خب خود این هم یک موضوعی است دیگر برای اینکه فقرا را تأمین کردن منهای بحث‌های اخروی و اینها خود نظم جامعه این مطلب اقتضاء می‌کند خیلی وقت‌ها در کشورهای خارجی که چیز می‌کنند نکته‌شان همین است دیگر. هدف اولیۀ ریشه کن شدن فقر است، ریشه کن شدن فقر چه از طریق عمل به دستورات الهی باشد، چه نه، به انگیزۀ دیگر باشد. ولی امر به اینکه زکات بدهد این امر برای تأمین آن غرض به جمیع حصصه نیست، این نکته را توجه کنید هر شیءای که غرض شیء تنها حصه‌ای از آن شیء هست که این شیء در مسیر حصولش واقع بشود. غرض از امر نمی‌تواند تحقق حصه‌ای از مأمور به باشد که امر هیچ دخالت در آن نداشته باشد، خب من یک مثال عرفی بزنم، من تشنه‌ام است، می‌گویم برای من آب بیاور، مأمور اصلا نمی‌شود که من گفتم من تشنه‌ام است، همینجور برمی‌دارد آب را می‌آورد برای من نه به جهت امر، آیا این حصه‌ای از مأمور به، حصه‌ای از ذات مأمور به، که امر در سلسلۀ عللش اصلا واقع نیست، این می‌تواند غرض از امر باشد؟ اینکه نمی‌شود. آقایان این مطلب را گفتند. غرض شیء علت غایی شیء است. علت غایی شیء آن شیء در سلسلۀ عللش باید واقع بشود تا علت غایی باشد، ولی یک نکته‌ای وجود دارد آن این است که من چرا امر می‌کنم برای من آب بیاورند؟ چون تشنه‌ام است. این تشنگی از هر راهی که برطرف بشود آن غرض اوّلیۀ من تأمن شده. غرض اوّلیه اوسع از غرض امر است. غرض اوّلیه تأمین رفع عطش من از طریق امر نیست، مطلق رفع عطش غرض است، بنابراین اگر غرض من آن غرض اوّلیه رفع عطش من از غیر طریق امر هم تأمین بشود تأمین شده. دیگر بعد از آن امر هم باقی نخواهد ماند، چون امر مقدمه است برای رسیدن به آن غرض اوّلیه. تعبدی و توصلی فرقشان در غرض از امر نیست، در تعبدی و توصلی هر دوی اینها غرض از امر حصول مأمور به عن طریق الامر است. چون امر بیشتر از این صلاحیت ندارد، امر ذاتا صلاحیت، تنها غرض از امر آن حصه‌ای از امر می‌تواند باشد که امر آن را تأمین کند. پس فرق تعبدی و توصلی در چی است؟ در آن غرض اولیه است. در تعبدی در آن غرض اوّلیه اضاف الی الله خوابیده، به طوری که اگر اضافۀ الی الله حاصل نشود آن غرض اوّلیه‌اش هم حاصل نشده. در توصلی در آن غرض اوّلیه اضاف الی الله نخوابیده، روی همین جهت اگر، فرض کنید امر به اینکه شما وظیفه دارید به خویشاوندانتان کمک کنید، انفاق بر خویشاوند واجب است دیگر، یک انفاق بر زوجه داریم، یک انفاق بر خویشاوند، آن هم انفاق برخویشاوند را مثال می‌زنم. انفاق بر خویشاوند اگر یک انفاق بر خویشاوند خودش حاصل شد، انفاق بر خویشاوند مستحق، چون غیر مستحق توش خوابیده، آن خویشاوند پولدار شد خب بر من واجب نیست. من آن را تأمین نکردم، ولی یکی دیگر آمد بهش پول داد، من دیگر لازم نیست. چرا؟ نه اینکه من امتثال کردم، به دلیل اینکه، آن غرض اوّلیه این بوده که خویشاوند نیازمند را انفاق کن، وقتی نیازش برطرف شد این امر هم ساقط می‌شود بسقوط الموضوع، توصلیات این شکلی است، توصلیات آن غرض اوّلیه‌اش به گونه‌ای هست که بدون اضاف الی الله هم حاصل می‌شود، فرض کنید که انسان تعبیری که حاج آقا در مورد جهاد تعبیر می‌کنند، جهاد این است که کشور اسلامی زیر یوغ دشمن نباشد، دشمن برش مسلط نباشد، وقتی به هر علتی دشمن تسلطش دیگر برطرف شد، دیگر من موظف به جهاد نیستم دیگر، جهاد برای این بود که شر دشمن کم بشود، وقتی شرش کم شد دیگر مأمور به جهاد نیستیم. یعنی تفاوتش جهاد این یک نکته، یک نکتۀ دیگر هم اینجا ضمیمه بکنم تعبدی و توصلی هر دوشان بر ثواب قصد قربت معتبر است، فرق اینها در ثواب نیست، در ثواب قصد قربت معتبر است، در غرض امر هم اینها فرق ندارند، آن تفاوت توصلی و تعبدی در غرض اوّلیه است، چون غرض اوّلیه در توصلی اعم از غرض قربی هست بنابراین با حصول آن غرض اوّلیه چیز حاصل می‌شود. حالا ما در بحث ولایت و امثال اینها اینجا اصلا ولایت در آن مأمور به اولیه مقومش اصلا قصد قربت است یعنی اضاف الی الله، قصد قربت تعبیر نمی‌کنم، چون ولایت یعنی اینکه انسان در مسیر اله حرکت کردن، اطیعوا الله، امر اطیعوا الله تعبدی توصلی توش ندارد، اصلا فقط یک قسم دارد، بنابراین ما ممکن است بگوییم که علتی که در ولایت اضاف الی الله معتبر است به خاطر اینکه قوام مفهوم به این است. این ازش دلیل نمی‌شود که در زکاتی که قوام مفهومش به چیز نیست، قوام مفهومش به قصد قربت نیست آن هم معتبر باشد. یک نکتۀ دیگری اینجا هست حالا فردا توضیح می‌دهم.

**شاگرد:** مرادتان عمل کردن طبق آن چیزی است که ائمه فرمودند مثلا.

**شاگرد:** مصادیقش فرق می‌کند اگر اینجور باشد آن توصلی‌ها می‌شود تعبدی، چون دارم طبق امر ائمه عمل می‌کنم متناسبش این

**استاد:** یعنی چی؟ ببینید ولایت یعنی من کارهایم را خدایی انجام دادن، از طریق ولی الله. یعنی این معنا، یعنی من باید خدایی انجام دادن کارم را از طریق ائمه دنبال کنم. خب اینکه دیگر نمی‌شود خدایی نباشد، اصلا از اوّل توش خدایی بودن افتاده

**شاگرد:** ؟؟؟ فاسد، مثلا تعصب دارد می‌گوید وجبت ؟؟؟ آن

**استاد:** نه خدایی بودن اینکه دیگر اصلا مفهومش توش خوابیده، ببینید بحث این است که من مسیر رسیدن به خدا را ائمه قرار بدهم، این است. این تعبدی است.

**شاگرد:** فرمایش شما این بود اگر غرض اوّلیه انتصاب الی الله شرط باشد آن تعبدی می‌شود یعنی در حقیقت مکلف هیچ وقت نمی‌تواند تعبدی توصلی را امتثال کند، چون توصلی تعبدی مربوط به قصد الهی است. اگر همۀ افعال

**استاد:** نکته را نگرفتید، بحث سر این است، مأمور به ما گاهی اوقات قصد قربت مقوم مفهومش است، گاهی اوقات مقوم مفهومش نیست، نماز مقوم مفهومش قصد قربت نیست، ولی برای اینکه آن هدف حاصل بشود نماز باید قربی باشد، بحث سر این هست که اینکه انسان به وسیلۀ ائمه در مسیر حق قرار بگیرد.

**شاگرد:** ؟؟؟ به این نکته نه

**استاد:** نه نمی‌شود بگوییم، غیر از این دیگر معنا ندارد. بدون ؟؟؟ ندارد، در مسیر خدا قرار گرفتن، بحث سر این است که این می‌گوید شما می‌خواهید به خدا بدهید مسیر خدا را از طریق ائمه بروید. اصلا توصلی ندارد.

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** نگرفتید مطلب را. اینها یک قدری.

**شاگرد:** به خاطر فرمایش امام صادق من دو بار قصد صوم می‌کنم به خاطر فرمایش امام صادق

**استاد:** فرمایش امام صادق بما انه ولی الله.

**شاگرد:** خب ایشان تعبدی که

**استاد:** تعبدی شد ولی نکته را نگرفتید. بحث این است که ولو تعبدی است، ولی دیگر نمی‌توانیم از تعبدی بودن ولایت نتیجه، من ببینید دو نکته را، من عرضم این هست که اوّلا ولایت تعبدی است، بنابراین مطلبی که حاج آقا دارند ولایت توصلی درست نیست، ثانیا ولایت از سنخ اعمال است نه از سنخ اعتقادات، بنابراین مطلبی که آقای هاشمی می‌فرمایند آن هم درست نیست ولی با همۀ این حرف‌ها فرمایش آقای خویی هم درست نیست. از تعبدی بودن ولایت تعبدی بودن زکات را نمی‌توانیم نتیجه بگیریم چون در ولایت تعبدی بودنش جزء المفهوم هست، ولی در زکات جزء المفهوم نیست.

**شاگرد:** ولایت توصلی

**استاد:** اصلا ندارد، همین را می‌خواهم بگویم

**شاگرد:** نه تعبدی دارد نه توصلی

**استاد:** ذاتش تعبدی است، این را می‌خواهم بگویم.

**شاگرد:** مصداق اطیعوا الله همین می‌شود

**استاد:** آره همین را می‌خواهم بگویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد